

ابو عبد الله جرجانی

خواهم شد شاید پیش از آن که ترکیب کنایان نشوم مرگ مراد یابد و نیز از او نقل است که گفت سمعتُ ابا بکر الرازی
 يقول سمعتُ ابا عبد الله الانماطی يقول ذکب علی بن عیسی الودین فی موبک عظیم فجعل الغریب یقولون
 من هذا من هذا فقلت امیرة فائمة علی الطریق الی معنی یقولون من هذا من هذا هذا عبد الله
 من عن الله فابن الله بما ترون فجمع علی عیسی ذکب فرجع الی منزله واستعفی عن الوزارة
 روزی علی بن عیسی وزیر باجمل و شتمی تمام از محل میگذشت هر کس از آن دیگری میرسد این کت که با این شتمی
 میکند زنی در کنار منبر ایستاده بود و گفت تا چند میرسد این کت این بنده است که از نظر خداوند تبارک و تعالی
 افتاده که مستلا کرده است بدخیال که می بیند وزیر این بازرگانی از آن نمود شنید چون منزل خود رفت از وزارت
 استعفی نمود و هم از او نقل است که گفت سمعتُ ابا العباس البغدادی يقول سمعتُ جعفر بن یونس
 المجذبی يقول سمعتُ ابا عبد الله يقول باعشر الشباب جدوا قبل ان یبلغوا مبلغی فضعفوا و تقطروا کما
 ضعف و تقطرت و کان فی ذلك الوقت لا یلحکم الشباب سری سقی سکیت ای کرده جوانان گوش
 کنید در عبادت قبل از آن که بسیاری از عمر شما بگذرد و ناتوانی روی آرد شما در آن وقت دیگر جوانی نخواهد برگشت هر چند
 آرزوی آن باشد و دیگر از او نقل است که گفت سمعتُ ابا عبد الله بن محمد بن کرم بن علی بن فضال هان علیه دینیه
 انکس که خود را بزرگ پنداشت و نفس خود را نیکو نگاه داشت بر او میرسد خواری از راه دین و نیز از او نقل شده که گفت
 سمعتُ منصور بن عبد الله يقول سمعتُ ابا علی الرضا یاری يقول دخلت لافذ علی الخلق من ثلثة ستم الطبیعة و
 ملازمة العادة و فساد الصفة فقلت فانه الطبیعة فقال اكل الحرام فقلت فاما ملازمة العادة فقال
 النظر و الاستماع بالحرام و الغیبة فقلت فاما فساد الصفة قال کما تحب فی النفس الشهوة تبعها
 ابو علی رود باری گفته است بیماری بیانی که میرسد مرد ما زار برسد که نه است بیماری طبیعت و همراهی عادت و فساد
 برسد نه بیماری طبیعت چیست گفت خوردن نالی غیر حرام برسد نه ملازمت عادت چیست گفت نظر کردن و
 شنیدن آنچه میاید در شریعت و طریقت حرام است و غیبت کردن برسد نه فساد صحت چیست گفت آنچه میاید از بیماری است
 که بیجان بیاورد نفس و شهوت نفسانی پیروی کند از ایکی از عرفا در ذیل این بیان آرزوی آنست که در مقام سیرت
 پیروی ای کلمات بیان ترا کند دنیا و آخرت خود را مهوای نموده با سودگی خواهد زیست و راحت خواهد رفت و هر آنکه در
 در نظر است از برایش منگفت خواهد شد و در باب خلوت و غفلت از او نقل شده که گفت سمعتُ ابا عثمان الخدری
 يقول من اخذ الخلو علی الصفة یبغیان یكون خالیا من جمیع الاذکار الازکرت به و خالیا من جمیع
 الازادات الازنابه و خالیا من مطالب النفس من جمیع الاسباب فان لم یکن بهذا الصفة فان
 خلوه توفعه فی فتنه او یلته و قبل الانفرد فی الخلوه اجمع لدواعی التسلو
 ابو عثمان مغربی گفته است آنکس که خواهد تنهایی را بر صحت خلق اختیار نماید نراوار است او را که خود را خالی نماید از یاد
 هر کسی که یاد پروردگار و خود را خالی نماید از جمیع خیالات که لود است و خوشنود باشد بدان و دور کند خود را از
 خواهشهای نفسانی و اسباب آن اگر نبوده باشد بدنیجات که گفته شد خلوت و تنهایی و دوری از مردم او بزرگ
 و فتنه در آن است... تنهایی در خلوت کرده آرزوی آنست آنچه میاید که سبب خوشحالی و تن آسایش و نهم در تنگنای
 صحت

بسیار بیماری است

ابو عبد الله محمد بن سنان

سمعت ابا بكر الرازي يقول سمعت جعفر بن نصير يقول سمعت الجعيد يقول مكابدة الغزلة ايسر من ملذة
 الخبطة وقال كقول ان كان في مخالطة الناس خيرا فان في الغزلة السلامة وقال يحيى بن معاذ
 الواحد جلس الصديقين رنج بدون درتهانی وکوشه گیری بهتر است و آسانتر از هر ای امرش
 با مردمان و گفته است کجول اگر در آئینش با مردمان سیکوئی ملاحظه شود باز سلامت و راحت در کوشه گیری است
 یحیی بن معاذ رازی گفته است تنهائی بمشین است بروان و راستگو یان است در ذیل اینجکایت بعضی از بزرگان
 اینطبقه گفته اند اکثر که در طریق سیر و سلوک با تنهائی خود در جمیع رنجها و آفتها آسوده است و اگر همیشه صحبتی
 خواست از برای خود مردمان نیک را برگزیند و با اخبار مجالس گردد تا بهیست اینکه نه مردمان در ذایل ظاهر
 و باطنی از وی سلب گردد و بهم درین باب است که گفته سمعت ابا بكر الرازي يقول سمعت ابا عمرو الأشجعي
 يقول سمعت الجعيد يقول من اذ ان سلم له دينه و بشره و بصره و قلبه فله جنون الناس فان هذا
 زمان الوحشة و العاقل من اخسار فيه الواحد فيه كفته است کسی که زیاده و بیش سالم
 بماند و بدنش راحت بود کوشه گیری نماید از مردم از آزوی که روزگار ما روزگار وحشت است و ترس و دشمنی
 پسین روزگاری اختیار خواهد نمود تنهائی را و هم گفته است سمعت ابا بكر الرازي يقول قال ابو يعقوب
 التوماني لا نفراد لا ينوي عليه الا قوبا و لامثالنا الاجماع او فرقة انفع يعمل بعضهم على و بعض
 ابو يعقوب گفته است تنهائی قوت میند و مگر کاینکه قوی نفس باشند و مانند ما که عموم مردم باشند اجتماع مردمان
 فایده و نفع بیشتر است از آزوی که کتیل میکند بعضی از آنها اعمال خود را بدین بعضی از آنها و هم گفته است که
 سمعت باعثمان سعيد بن ابي سعيد يقول سمعت ابا العباس الدامغاني يقول او صفاني الشبلي فقال الزم
 واح اسلك من القوم و اسقبل الجدا حتى ابوالعباس اسفاني كفت شبلي مراد صفت نمود که تنهائی را بر خود ختم نماید
 شعار خود کن و پاک بنمای اسم خود را از عدا و منطقه دشمن روی و پارتا آنگاه که اجل در رسد و دیگر باب تقوی
 از او نقل است که گفت سمعت احمد بن علي بن جعفر يقول سمعت محمد بن عاصم يقول سمعت سهل بن عبد الله
 يقول لا معين الا الله و لا دلي الا رسول الله و لا زاد الا التقوى و لا حقل
 الا الصبر عليه كفته است سهل شری نیست یا در کسی را بسوی پروردگار و نه در تنهائی بسوی سخر
 پرینکار بی بهترین حال صبر است و هم از او نقل است که گفت سمعت ابا بكر الرازي يقول سمعت
 الكثاني يقول سمعت الدنيا على الباقى و سمعت الاخرة على التقوى كفته است سمعت نيارزي
 است و آخرت بر پرینکاری و هم او گفته است سمعت ابا بكر الرازي يقول سمعت الجعيد يقول سمعت ابا بكر بن عبد
 و بين الله التقوى و المرافيد في الكشف و الشاهد كفته است که پرینکاری مرقت را از روی غلو میانه
 خود و خداوند حکم سازد و نخواهد رسید اکثر مقام کشف مشاهده یعنی برداشته شدن بردای خطی و دیدن
 آثار صومیت و قال النصر ابادي التقوى ان يفر بعدنا سواه تعالى و قال سهل بن ابي اده ان يصح التقوى
 فليس ترك الذنوب كلها كفته است که خواهد پرینکاری صحیح باشد باید ترک نماید تمام کنایات
 قال النصر ابادي من لزم التقوى اشرف الى مفارقة الدنيا لان الله سبحانه يقول و للدار

این
 قول
 است

أبو عبد الرحمن السبكي

الأخيرة خبر للذين ينشون أفلا يعقلون

شيخ أبو القاسم نصر آبادي كفته است اكنس كه پويته با پرهنيز كاري باشد خواهش او
دورني از دنياست موافق كلام خداوند تبارك و تعالي خايز انساني بهتر است انكس انرا كه اهل تقوي و پرهنيز كارند
ايا پس در دنيا بايد بقتل من مخرج في التقوي هو الله على قلبه الا عراض عن الدنيا
اكنس كه اهل تقوي شد خداوند باساني ميآيد از دورش جزبي كه روي ميگرداند از دنيا و ميگذرد از آن قيز در
باب كفته است سمعت محمد الفراء يحكى عن ابي حفص انه قال التقوي في الحلال المحض لا غير
ابو حفص كفته است پرهنيز كاري در طلال صرف است نه غير از آن و هم درين رشته از او است كه كفت سمعت
ابا بكر الرازي يقول سمعت ابا الحسن النجاشي يقول من كان داس ماله التقوي قلت لا اكنس هو وصف
ابو الحسين نجاشي كفته است اكنس كه مال التجاره و تقوي باشد زبانه از كفتن سوداى آن عايفر خواهد بود و المعنى
مثلي بن سهر بن اشري ان بعين جبا سمنا فاخرج خلا من فارة من تحت منسله من ابي تحت ارجلها
فقال لا ادر كفتها كلها كفته است پرهنيز كار مثل ابن سيرين بوده كه چهل كوزه روغن حسريده بود روزيك
خلاش از يكى از ان كوزها موشى بيدون آورده بود از او پرسيد از كدام كوزها اين كوزها بيرون آوردى نداشت
او كه ام يك بيرون آورده پس ابن سيرين بجه تقوي كه داشت تمام كوزهاى روغن را برز من رحمت و اين از حال تقوي
و پرهنيز كاري او بود و مثل ابى بن ابي اشري عهد از حبت القرم ففضل منه نبي فلما رجع الى بطام را
فبمكثين فرجع الى همدان فوضع النمل بين يديه فوجد ان مقدارى جبا القرم فرغ
خيرى از مقدار كه بايد زيادتر بود چون بطام رسيد دو سوره در آن يافت هم زيادترى مقدار است همدان مرآت
كرده سوره چهارم بجاي خود نهاد و زيادترى را بجا حش و نمود و قبل ان ابا بن ابي حش ثوبه في الصخر مع حشا
له فقال صاحب نعلق الثوب في جدار الكرم فقال لا لانغرب الوند في جدار الناس فقال
نعلقه في الشجر فقال لا انه يكسر الاغصان فقال نبطه على الاذخر فقال لا انه علف الدواب
لانشر عنها فولى ظهره الى الشمس والقبص على ظهره حتى جف جانب ثم قلبه حتى جف الجانب الاخر
وكفته انه بايزيد جامه خور او را بيان شست مرده ي كه با او بود كفت بايزيد جامه خور او را و يار باغ كفت نه چگونه توان
كوبيد منخ را و يار مردمان كفت بايزيد و شمر كفت بسا هست كه بسكند شاخهاى درخت را كفت كبر در روى كياه كفت
اهم نخواهد شد چه اين قوت چهار بيان است و من انرا نخواهم پوشيد پس بايشته را بر پشت خود انداخت تا كجاش
بمكيد نگاه جانب ديگر و با قبا ب كه و در باب زهد از نقل است كه كفت سمعت ابا العباس البغدادي يقول
سمعت جعفر بن محمد يقول سمعت محمد بن يعقوب يقول سمعت ابا عبد الله يقول سمعت ابا عبد الله يقول سمعت ابا عبد الله يقول
خديفة الله يوسف اسباط و ابوهم بن ادم و سليمان الخواص فنظروا في الورع فلما صاف عليهم الامور فغوا
كسالى كه در زمان خود اهل ورع بوده اند مخ نغز خديفة مرعى است و يوسف بن اسباط و ابراهيم بن ادم و سليمان
خواص و چون تك ميد بر آنها كار نگاه آنها كى وقامت بود در اسباب پنجه از هر قبل و هم از و نقل است در باب
زهد كفت حدثنا احمد بن محمد بن الازدى قال حدثنا عمر بن موسى الاسدي قال حدثنا الدورى

بجانب و كجاش

أبو عبد الرحمن

٥٢٦

قال حدثنا وكيع قال قال نعيم الثوري الزهد في الدنيا قصر الأمل ليس بكل الغلب ولا بلبس العباد
 سنان ثوري كفته زهد در دنیا کمی آرزوست نه بخوردن غذای ورثت است و نه پوشیدن عبا و هم او گفته
 سمعت من عبد أحمد يقول سمعت عباس بن عظام يقول سمعت الجند يقول سمعت الترمي يقول ان الله
 سلب الدنيا عن اوليائها وخاها عن اصفياها وخرجها عن قلوب اهل و زاده لانه لم يرضها لهم
 خداوند تبارك و تعالی میرود نیار از اولیای خود و توبه میزند در نظر اصفیای بزرگ و بسندین نماید دوستی نیار
 از اولیای اهل دوستی و محبت از آن روی که خوب نیاید در نظر آنها و خوشنود نباشند بدان تا بگذرد از آن بگذرد از آن بچرخد
 گفته زهد موافق کلام خداوند تبارك و تعالی است که فرموده لکل اناسوا على ما فانكروا ولا تفرحوا بما آتاكم
 تا آنکه و بکین نشوند و غم نخورند بر آنچه برود از دست ایشان و شاد نشوند با آنچه از دست غافل و نیوی برسد مرایش از اینا بر این
 فالزاهد لا يفرح بموجع الدنيا ولا يبتأس على مرورها خوشحال نمیشود بد آنچه زمانی که در دنیا از برایش موجود
 شود و اند و بکین نشود از خیر زمانی که از دستش بیرون رود و مقفود کرد و قال ابو عثمان الزهد ان تترك الدنيا
 ثم لا يبالى بمن اخذها ابو عثمان كفته است زهد آنست که چشم پوشد و بگذارد دنیا را و تفرنگد حاش از خیر زمانی
 که از دست گرفته اند و هم در این باب كفته است سمعت النضر ابادي يقول ان زهد غريب في الدنيا والغارف
 غريب في الاخرة شيخ نصر ابادي كفته است زهد غریب است در دنیا و عارف غریب است در آخرت من صدق
 في زهد ائمة الدنيا راعه انما زهد في آرزوی دوستی و راستی باشد و نیار از روی که بیت نگاه میکند و بنظر
 میآورد و هم در باب صمت میگوید اخبرنا عبد الله بن محمد الرازي قال حدثنا ابن العباس محمد بن اسحق الشراج
 قال سمعت احمد بن الفتح يقول سمعت بشر بن الحارث يقول اذا اعجبت الكلام فاصمت واذا
 اعجبت الصمت فتكلم هرگاه صحبتی ترا شکفت آورد خاموش باش و هرگاه شکفت آتی از خاموشی آنگاه بگویی و قال سهل
 عبد الله لا يفتح لاحد الصمت حتى يلزم نفسه كلوة ولا يفتح له التوبة حتى يلزم نفسه الصمت
 هیچکس را خاموشی مسز که در آنگاه که تمنائی و خلوت خستیا رنگد و قبول نخواهد شد توبه او تا آنگاه که بر خود تکریم نشود
 خاموشی را قال ابو بكر الفارسي من لم يكن الصمت وطنه فهو في الفضول وان لم يكن صامنا والصمت
 لمن مخصوص على اللسان لكنه على القلب الجوارح كلها وكفته است ابو بكر فارسی آنکس که جامی نسا زد در شهر خاموشی باید گشت
 اورا فضول اگر بوده باشد خاموش خاموشی نیست مخصوص زبان لکن مخصوص است بدل تمام اعضا و قال بعضهم
 من لم يتعلم التكون فاذا نطق نطق بلفظ و بعضی از این طبقه كفته اند آنکس که متعلم نشود خاموشی چون
 حرفی خواهد زد و بیوده سخن خواهد راند و در باب خوف كفته است سمعت محمد بن علي الجعفي يقول سمعت
 محفوظا يقول سمعت ابا حنيفة يقول الخوف سوط الله يقوم الشاردين عن ابا حنيفة كفت ترس و بیم آری از یاد خداوند
 است که بر پای سیدار و راندنهای از درگاه او را و قال ابو القاسم الحكمي الخوف على ضوئها و خشيته فصلا
 الرهبه يلحق الهرب اذا خاف و صاحب الخشيته يلحق الهرب **الترس**
 احمد الصغار يقول سمعت محمد بن المسيب يقول سمعت هاشم بن خالد يقول سمعت ابا سليمان الدارمي
 ما فارق الخوف قلبا الا خرب ابو سليمان دارانی كفت بیرون نخواهد رفت خوف از دلی مگر که آند دل روی بوی رانی خواهد نهاد
 یعنی از یاد

كلام حكيم

بيان مفهوم

ابو عبد الرحمن

انا بنو بئر ليله فقلت الحمد لله الذي جاني جاشنا فطن من خراسان فقزلته البيت باعنه واشترانا
 كما فطر عندنا فقال لو اكلت عند احد اكلت عندكم اني لا اشهي الباذر بخان مندسين ولم يبق
 من الخلال فقال حتى

حب الباذر بخان ابو نصر تا كفت بشي نيزو من آمد نش اسگر بيار نمود و

كفتم در اين روز ما پسته از خراسان بجهت من رسيد و خرمن آزار رسيد و بفروخت مقداري گوشت از پول
 بخريد تما است که در نزد ما روزه خود بگشائي گفت اگر چنين کار در نزد و بگيري کرده بودم در نزد شما هم ميگروم
 آنجا که گفت سالهاي درازتساي خوردن با و بخاني در دل بود اسباب خوردن آن از مسج ربي فراهم نمي آيد

كفتم در اينجا توان از طلال با و بخاني فراهم کرد و گفت اکنون برادر دل باقی مانده است ميل با و بخان و هم از اول
 شده است که گفت سمعت ابا عبد الله بن باكو به الصوفی يقول سمعت ابا احمد الصغیر يقول امرني ابو
 عبد الله بن خفيف ان اقدم اليه كل ليلة عشر حبات ذبيب لافطانه فليله اشفت عليه فقلت انبه

خمس عشر حبة فظن اني وقال من امرك بهذا واكل عشر حبات وترك الباقى ابو احمد صغیر که از مریدان ابو عبد الله بن
 خفيف بوده گفته است هر شب بجا افطار ده دانه مویز بجهت عارف کامل ابو عبد الله بن خفيف ميروم بشي نسبت به
 که مهرباني کرده باشم پانزده دانه مویز بجهت افطار بروم نگاهي من کرد و فرمود که ترا اين کار گفت آنجا ده دانه
 مویز را بخورد و باقی را در نمود و در باب شوع و تواضع گفته سمعت عبد الله بن محمد الوائلي يقول سمعت ابا
 نصر الصائغ يقول سمعت مروي به الصائغ يقول سمعت الفضل بن عياض يقول قرأ القرآن اصحاب شوع

و تواضع و قرأ الفضا اصحاب عجب و تكبر
 الكسان که خاير ادا اند و خوانند اصحاب شوع
 و تواضع اند و خوانند کان اهل فرمان اصحاب عجب بگيرت باشند و قال الفضل بن عياض من دای لفسه قهيه
 فليس له في التواضع نصيب فضيل بن عياض گفته است انگيز که خود را اهل رقت نشان بند اور از تواضع
 و فروتنی نصیبي نخواهد بود و مثل الفضيل عن التواضع فقال تخضع للفقير تنقاد له و تقبله ممن قالها
 پرسيدند از فضيل که تواضع چيست گفت افادگی در گاه حق سبحانه و تعالی و فرما بزرگاري مراد او مروي و قول
 کردن آنچه را نیز که گفته است او هم در اين باب نقل است که گفت سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله يقول
 سمعت ابراهيم بن شيبان يقول الشرف في التواضع والعز في النفوس والحريه في الفنا عه
 ابراهيم بن شيبان ميگفته است بزرگی و قدر مرد در تواضع و فروتنی است و ارجمندی در تقوی پر بزرگاري و دلگوي
 در قناعت و بي طمعي و هم در اين باب نقل است از او که گفت سمعت الحسن التاوي يقول سمعت ابن
 الاعرابي يقول بلغني ان شعبان الثوري قال اعز الخلق حبه انفس عالم زاهد و فقيه صوفي
 و غني تواضع و فقه شاکر و شريف سنيها بهتر و عزیز ترين خلق پنج قسم از آنها مي باشد اول صاحب
 علم و دانشمندی که اهل تقوی پر بزرگاري باشد و دوم فقهي که صوفي باشد و تغيير حالت پيدا کند سيم صاحب
 دلی که فروتن و انقاد و حال باشد چهارم فقير و پريشان حالی که روي در هم نمشد و شاکر باشد فوم سدي که
 صاحب قدر و مرتبه باشد و در باب مخالفت نفس ذکر مي آيد آن گفته است سمعت ابا العباس البغدادي

تواضع و عجب و تكبر

تواضع و عجب و تكبر

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَسَاكِي

۵۲۰

بود چون خواست از نظر او بگذرد گفت بایست من فرشته خدم این عمل نیک را که تو عامل آنی بزین بصورت
 صاحبش از نزدی که صاحب آن عمل خودست عمل خود غیر مقبول و قال بعضهم کلّ الانسان اقلد علی
 ان انضبه لا الحاسد فانه لا يرضيه الا ذوال النعمه تعنی از این طبقه گفته اند هر کس را توان بر حال بر حلقه
 خوشنود نمود مگر حاسد را که خوشنود نمیکرد و مگر بزوال نعمت محمود و نیز گفته اند الحاسد ظالم غشوم لا یقبل
 حاسد ستمکاریست که بیچاره دست بر زند او راستم و ضری فرو گذاشت کند دست بر زند او از ان و قال
 عبد العزیز ما رأیت ظالما أشبه عطلو من الحاسد نعم دائم و نفس مستباح گفته است عمر بن عبد العزیز ندیدم
 ستمکاری که مانند ستم رسیده باشد مگر حاسد را که سوسه در اندوه است و همواره آه سرد از دل پرورد
 می آورد و قبل من علامات الحاسد ان یتعلق اذ اشهد و یغتاب اذا غاب و یثمت بالمصیبه اذا انزلت
 از علامات و آثار حاسد است چون کسی ایندی اختیار به تعلق و چایبوسی در زند او رود و چون دور کرد و از
 زبان بنیبت و بدی بجاید و چون نصیبتی و اندوهی نماید زبان بشماتت و سز زنش باز نماید پس خلا
 الثمله اقلد من الحاسد قبل الحاسد قبل منیت در بر انداختن شریضی با عدل تراز حد میکشد حاسد را پیش از آنکه بر
 حد او بحد و قبل او صی الله عز وجل الی سلمان بن داود علیه السلام او صیبتك لنعته اشباه لا تغتاب من صنایع جنایاتی
 ولا یخدن احد من جنایاتی فقال سلمان بن داود جسی خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر خود سلیمان بن داود
 علیها السلام وصیت کرد بر ترک نمودن نه کار اول آنکه نصیبت کنی از بندگان صالح من حد نبری بر هیچک از
 بندگان من عرض کرد خداوند این دو وصیت مرا کفایت نمود و قبل رای موسی در جلال عین العرش فخطبه
 فقال ما صنفه قبل کان لا یخدن الناس علی ما اتاهم الله من فضله حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام در
 دید در نزد عرش پرورد کار بجبهه آن رتبه که آفرود یافته بود پیغمبر خدای بر او رشک برد پرسید اینم در آنچه عمل
 به نیقام و رتبه رسانید گفتند در دنیا حد نمیرد بر آنکسانی که خداوند از فضل و کرم خود به آنها شان و رتبه داد
 بود و قسم و با وسعت حال بودند و قبل الحاسد اذا رای نعمة یهت و اذا رای عثرة یشتم حاسد چون در
 کسی نعمتی بیند کرده دارد و به کوفی کند و چون اندوه و برخی رسد خوشحال گردد و زبان بشماتت کشاید
 و قبل اذا اردت ان یثلم من الحاسد فلیس علیه امرک و گفته اند اگر خواهی از حاسد سالم بمانی نخواهد شد
 اگر چه با و باز که ازی آنچه ترا میسر است و قبل الحاسد مغناظ علی من لا ذنب له یجیل بما لا یملک
 و نیز گفته اند حاسد سوسه خشم آورنده است بر کسی که او را کناهی نصیبت بخل میورد و بر آنکس که دارای مالی نصیبت
 و قبل ایاک ان تمنع فی موده من یجذک فانه لا یقبل احسانک و هم او گفته بر سیرید از آنکه روی
 آورید و دوستی نمایند با حاسد چه در هیچ حال قبول نخواهد کرد و خوبهای ترا و قبل اذا اراد الله فطاک
 ان یطع علی عبد عدو الا برحمه ستلط علیه حاسد و گفته اند هر گاه بخواجه خداوند تبارک و تعالی
 بر کار و مسلط کند بر بند و از بندگان خود دشمنی که بر او رحم کند مسلط و چهره نماید بر او حاسد را

و حینک من حادث باقری نری حاسد یدر له ذاهنا

یعنی چون از سختیهای و زکار در بنام او رسد چون او را حسود باشد باید به تو رحم نمود هم در غیابش که میگوید

ابو عبد الرحمن بن عیسیٰ

۵۳۱

كُلُّ الْعِدَاوَةِ قَدْ تَرَجَى أَمَانَتَهَا الْأَعْدَاوَةُ مِنْ عَادِلٍ مَجِدِّ

هر دشمنی امید هست که بتوان نابود نمود مگر دشمنی اکتس که از روی حسد باشد که توان آنرا بیسج حیلد نابود کرد

و نیز این دو شعر از ابن معنور این باب است

فَلِلسُّودِ إِذِ انْفَرَطَتْ عَنْهُ بِأَطْلَامِ وَأَوْكَانَةٍ مَظْلُومٍ

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ نَشْرَ فَضِيلَةٍ طُوبَى لِمَنْ لَهَا لِسَانُ حَسُودٍ

و نیز این شعر

میکوید حسود تبه روز کار را هر گاه آه سردی بر کشد از روی طعن می سمکاری که مانند تم رسیده خود را ساخته و

هر گاه که خداوند بخوابد هر دو در میان مردمان فضل کسی اچیده شود بقدر تشنه زبان حسود و در باب غیبت آورده

و گفته اند **وَمِنَ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ الْغَيْبَةُ** و از صفات بد و عادات مذموم غیبت است که بدترین حالت

است مرد و از شیخ اجل ابو عبد الرحمن سلمی نقل شده است که گفت **سَمِعْتُ أَبَا طَاهِرٍ الْأَسْفَرِيَّيْنِي يَقُولُ**

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَلْخِي يَقُولُ شَابًا مِنْ أَهْلِ الْبَلْخِ وَكَانَ يَجْهَدُ وَيُسْعِدُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ أَبَدًا يُغْتَابُ

النَّاسَ وَيَقُولُ فُلَانٌ كَذَّابٌ وَفُلَانٌ كَذَّابٌ فَرَأَيْتَهُ يَوْمًا عِنْدَ الْمُخْتَبِئِينَ الْغَالِبِينَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمْ

فَقَالَ يَا فُلَانُ مَا خَالَكَ فَقَالَ تِلْكَ الْوَعْدَةُ فِي النَّاسِ وَأَعْنَتِي لِي هَذَا ابْتِلَافٌ نَجَّيْتُ مِنْ هَوْلِكَ

وَأَنَا هُوَ ذَا أَخَذَ مِنْهُمْ مِنْ أَجَلِهِ وَتِلْكَ الْأَحْوَالُ كُلُّهَا فَذَهَبَ فَبَدَعَ اللَّهُ أَنْ يَرْجِعَ بِي

ابو جعفر بلخی حکایت کرده است که جوانی بود از اهل بلخ که اهل سیر و سلوک و زاهد بود با آن حال پیوسته زبان غیبت خلق

کشود که فلان چنین است و فلان کس چنان تا روزی از بلخی میگذشتم که در آنجا منزله گاه نخستین شت کار بود

دیدم که آن جوان از آنجای سیزن آمد بزودیک رفته گفتش فلان چگونه است روز کار تو و این چه حالتی است که در تو

می بینم گفت تا شرفیها و ملامتها که بروم کردم این شد که عاشق شدم بر یکی از این نخستین گرفتاری بان بار داشت

که اکنون در جزوه خدام اینها هستم و با سر کار اینها شریک طاعات و عبادات و آنچه از علوم میدانم فراموش کرده

از تو خواهم تا دعائی کنی که خداوند بر من رحم آورد و از این بهت نجات دهد و در این بیان آورده اند **يُؤْتِي**

الْعَبْدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابَهُ فَلَإِنَّ فِيهَا حَسَنَةً يَقُولُ ابْنُ صِلَوْنِي وَصِيَابِي وَطَاعَاتِي فَيَقَالُ

ذَهَبَ عَلَيْكَ كُلُّ مَا غَنِيَابُكَ لِلنَّاسِ بَدَهُ رَأَوْهُ قِيَامَتِ نَاهِ أَعْمَالِ بَدَتْ مِيدَ بَدَدُ وَرَبِّكَ وَبِهِ كَوْنُهُ خَشَا

چیزی نمی بیند پس میگوید چه شده و نماز و سایر اعمال خوب که بجا آوردم کونین تمام اعمال از هر جهت که نمودی

بجهت غیبت مردمان از نامه عمل تو محو گردید و در باب قناعت از آن عارف کامل نقل است که گفت **حَدَّثَنَا أَبُو**

عَمْرٍو جَعْفَرُ بْنُ مَطَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْحَلَوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفِقَارِيُّ

عَنِ الْمُنْكَدَرِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَابِرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَنَاءُ كَثْرَةُ الْيَقِينِ

از جابر بن عبد الله انصاری وایت است که سغیر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند قناعت کجاست که از برای آن

فناوری و الی نیت و هم از او نقل است که گفت **سَمِعْتُ نَصْرَةَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي سَلْمَانَ**

يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي زَادٍ يَقُولُ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ النَّوَسْتَانِيَّ يَقُولُ انْقَمِ مِنْ خِرْمِكَ

بِالْفَنَاءِ كَمَا يَنْقَمُ مِنْ عِدْوِكَ بِالْفَضَاصِ إِبْرَاهِيمُ راستی گفته است **عَنْ زَادِ**

این فضیلت است

أبو عبد الرحمن بسلي

خود را تمنع قناعت کس بهیچا نمک و شمن خود را خراخواهی او بقصاص در ذیل این بیان بزرگان این طبقه گفته اند هر قانع
 استخرج من أهل زمانه و استنطال علی اکثر انبیا اکثر که قناعت را شعار خود کند آسایش می یابد از روی
 آسودن باین بان خود و بلند میکرد در نظر بندگان همسرن و نیز گفته اند مکن قنع استراح من الشغل و
 استنطال علی الكل اکثر که اهل قناعت باشد فراغت و آسودگی خواهد یافت از کار و با قدر و مرتبه بلند خواهد بود
 در نظر مردمان و گفته اند من باع المحرم بالفناعة ظفر بالعز و المسروقة اکثر که بفروشد محرم
 قناعت بدست میآورد و بیت و جاه و مروت را در هم در ذیل این بیان گفته اند من بیعت جنناه مانع
 ابدی الناس طال حزنه اکثر که چشمش همواره در دست مخلوق باشد پیوسته بازده روز کار خواهد گذشت
 بهیچا نمک گفته اند

و احسن بالفنی من یوم غار بنال به العنی کرم و جوع

نیز گفته اند وای بجل حکیماناکل ما تاقط من البقل علی رأس ماء فقال لو خدمت السلطان لم یج
 الی اکل هذا فقال حکیم و انشأ لوقعت هذا المخرج الی خدمه التلکمی از ملازمان سلطان دید مرد عیسی را که بانان خود
 میخورد و زیادتی از تره را که بر روی آب افتاده بود او را گفت اگر خدمت سلطان ایمنودی احتیاج نمی افتاد ترا
 بخوردن چنین چیزی گفت اگر توقاعت می نمودی می ساختی چنین چیزی قبول خدمت سلطان نمی نمودی
 یعنی ذلت و خواری خدمت سلطان را بر خود نموده قناعت بر خود نمی پسندیدی و گفته اند لما نطق موسی
 بذكر الطبع فقال لوشك لا تخندك علی جبراً اگر میخواستی میگرفتی از پی تیر آن دیوان
 نزدی تا بان طعام میخردیم و سب جوع خود میگردیم چون حضرت موسی بر گوشت زبان خود را دیدان بیان که بوسی
 طمع داشت حضرت گفت چون چنین حرفی از زبان تو بسیدن آمد نخواهد بود مرا و احسبى قال هذا
 فرأى بنی و یهنگ گفت خضر علیه السلام اثرمان زمانی است که دوری قدمین من تو و هبل لما قال
 ذلك موسى علیه السلام و فبنی هدی موسى و الخضر علیه السلام ظبی و کانا جاثمین الجانب الذی
 بلی موسى علیه السلام غیر مشوی و الجانب الذی بلی الخضر علیه السلام مشوی
 و چون حضرت موسی علیه السلام بدانان تکلم فرمود و خضر چنان گفت آهونی در بین موسی خضر نمود و ارشد در آن حال
 هر دو گرسنه بودند نیمه که بجانب حضرت خضر بود بریان بود و نیمه بجانب حضرت موسی غیر بریان و این مطلب دلیل بر کمال
 قناعت و توکل خضر علیه السلام بوده است و جماعتی کلام خداوند تبارک و تعالی را که میفرماید ان الابرار لفی نعم
 از برای نیکوکارانست نعمت آبی قناعت در دنیا تفسیر کرده اند و هم میفرماید ان الفجار لفی عذاب
 بدکارانرا عذاب آبی خواهد بود در صرع و طمع در دنیا تغییر نموده اند و هم در کلام خداوند تبارک و تعالی که میفرماید
 انما یرید الله لیلذهب عنک الرجس اهل البیت میخواید تا ببرد خداوند از شما اهل بیت پلیدی را تغییر کرده
 بدوری بخل و طمع و بظلم که بظهور آید سخاوت و ایثار و نیز در کلام خداوند تبارک و تعالی که میفرماید هب لی
 ملکاً لا ینبغی لاهل من بعدی بن پادشاهی و سلطنتی ده که بعد از من کسی لایق آن نباشد چنین تفسیری
 که تمامی در قناعت خواست است حضرت سلیمان که منفرد باشد در آن و پیوسته در آن حال خوشنود باشد تعجب آورنده
 بزرگ

ابو عبد الرحمن سبکی

بزرگ و نیز در قول خداوند تبارک و تعالی که میفرماید لا تُعَذِّبُهُ عَذَابًا بِمَا كَانَ يُعْتَبِرُ کرده اند که مراد از عذاب شدید آن بوده است که سلب نماید از او قناعت را و بنماید او را بطمع و قبل کاتبی بنزد تمام صلواتی که ما وصلت فقال جملة اسباب الدنيا فربها بحمد الشاكرين وضعها في محبت الصدق و محبت بها في محبت الهاس فاسنوح شيخ ابو يزيد بطامی گفته اند از چه چیز رسیدی بمقامات عالیله که تراست گفت جمع نمودم اسباب دنیا را و بستم بر میان قناعت را که در دم در بخش صدق انداختم او را در رویای نومیدی خود آسایش و ادم حاصل از همه این بیانات دور نمودن از خود است طمع را که تمام ذلت در آنست و پیشه نمودن قناعت را که سر غرتهای دنیا و آخرت است و در باب توکل از آنعارف کامل نقل است که گفت سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت ابا موسى الذبيل يقول قبل الابد ان لا يزدني الا ما اوتيت فقال في ما تقول ان قال قلت ان اصحابنا يقولون لو ان التباع والافاعي عزمينك وبارك ما تحرك لذلك ترك فقال ابو يزيد نعم هذا قريب لكن لو ان اهل الجنة يتبعون واهل النار في النار بعد يوم تم وقع لك تغير علمها فخرجت من جلد التوكل شيخ ابو موسى دبیلی که از معتقدان ابو يزيد بود گفته است که از آنعارف کامل پرسیدند توکل چیست من گفت توچه میگوئی در این باب گفتیم اصحاب ما میگویند اگر درنده گان مار را از چپ راست مرد متوکل در آید تغییر بر او پیدا نشود شیخ گفت این بیان نزدیک است بطلب پس گفت اگر اهل بهشت را ببینند در راحت اهل دوزخ را در روضه پس نیز در بند اهل آن دو مقام را از جمله متوکلین خارج خواهند شد سهل بن عبد الله ثری گفت است اول مقام فی التوکل ان يكون العبد بين يدي الله عز وجل كالطيب بين يدي الغنم فقلبه كيف شاء لا يكون له حركة ولا تدبير اول مقام توکل آنست که بنده در مقام بندگی پروردگار مانند مرده باشد در دست غل بنده بر سمت که خواهد بگرداند و از برایش تدبیر و حرکتی نباشد و هم در ذیل این بیان حمدون گفته است التوكل هو الاعتصام بالله تعالى توکل آنست که پیوسته مردی که کاتبش خداوند تبارک و تعالی باشد غافل نباشد از یاد خداوند تبارک و تعالی و هم در این باب از شیخ ابو عبد الرحمن سبکی نقل است که گفت سمعت محمد بن علي بن الحسن يقول سمعت عبد الله بن محمد الصامت يقول سمعت ابراهيم الخواص يقول انما اناس في الدنيا واذ بانها تفهت فالتفت اليه فاذا العراجه في فقال لي يا ابراهيم التوكل عندنا اقم عندنا حتى يصنع توكلك الم تعلم ان رجاءك لدخول بلد فيه اطعمت بجمالك اقطع رجاءك عن البلدان و توكل شيخ ابراهيم خواص گفته است وقتی در بازاریه تنها میرستم در آنحال صدائی بلند شد که مرا میخواند چون نگاه کردم دیدم مردی در پیش من ایستاده است توکل نزد ما است در اینجا ایستاده است تا بگویند توکل تو پس گفت ایاز این است که ترا امید برداردن در شهر خویش است که در اینجا ایستاده است تو ترا میخواند که بگری بروی امید خود را از شهر بگریز نگاه متوکل باشم و هم در ذیل این بیان از ابو العباس بن عطاء نقل کرده است که از او پرسیدند از حقیقت توکل فقال ان لا يظهر فيك انزعاج الى الاسباب مع شدة فاقنك اليها ولا تنزل عن حقيقة التوكل الى الخوف مع وقوفك عليها. گفت توکل آنست که ظاهر نشود در تو در خاطر تو قشربشی از نبودن اسباب نیوی باز یادت می نرسد و در اینجا ساکن باشی از یاد حق غافل نگردی تا آنکه دانی حال خود را در کمال بر نیایی

بر کجا میروی

ابو عبد الله خراسانی

۵۳۳

وهم از آنعارف نقل است که گفت سمعت محمد بن جعفر يقول سمعت ابا بكر البردعي يقول سمعت ابا
 يعقوب بن ابراهيم يقول يقول التوكل على الله تعالى بحال الخائف ما وقع لا يزعمهم حديثه في الوقت الذي
 قال ليجرب على ما قال الله فلا لا تذهب نفسك بالله تعالى فله يوم مع الله غير الله عز وجل
 ان توكل که در راه حق سبحانه و تعالی در مقام کمال حقیقت بود توکل می بود که حضرت ابراهیم خلیل داشت در وقتی
 که خواستند او را آتش بنمایند و خبرش در رسید و عرض کرد که حاجتی داری گفت اما حاجت تو نیست چه در آنحال
 با خدا تعالی بود از خود خود و حسرت برورد کار کسی آید و نیز در همین باب از او نقل است که گفت سمعت
 ابا بكر الرازي يقول كنت عند مشاد الذنوري فخرجه حديث الدين فقال علي بن فاشغل قلبي فرايت
 في النوم كأن فانا يقول يا بخل احدث علينا هذا المقدر خذ علبت لاخذ و علينا العطا فما خاسبت
 بعد ذلك بقائلا ولا فضا ابا و اغرهم ابو بكر رازي گفت در نزد مشاد و ذنوری بودم صحبت از احادیث دینی میان
 آمد در آنحال گفت مرا عرض بسیار است و دل بدان مشغول است نتوانم جواب سؤال نمود در آنشب که این مجلس
 اتفاق افتاد در خواب من آمد که گویند بدو گفت یا بخل ترا این مقدار از قرض تغییر داد و حالت از تو برفت بگر این
 بخشش است بتو بلام خوانان ده بر تو است گرفتن بر ما است اون پس آن احبابی بقال قصابه مراد از این بیان آنست که مرد
 متوکل با سیر و سلوک نباید خود را کم کند و تغییر حالت از تعدد الهی پیدا نماید و هم از آنعارف عالم اجل نقل است
 گفت سمعت محمد بن الحسن الخزازي يقول سمعت ابن المالك يقول قال ابو حمزة الخراساني سمعت من النبي
 فيمن انا المشيق الطريق اذ وقعت في بئر فنادت عني نفسي انا سمعت فما استتمت هذا الخاطر في حتم
 براس البئر جلان فقال احدهما للاخر تعال حتى نسد اس هذه البئر لئلا يقع فيها احد فاقوبقصب
 و طوار اس البئر فممن ان اصبح ثم قلت في نفسي انا من هو افر بغيرها و سكت فيمن انا بعد ساعة اذ انا
 لشيء جاء و كتف اس البئر و اذ لي رجله و كان يقول انا نعلق في في همم كذا عرف في لك منه فعلق به
 فاخرجني فاذا هو سبع فتر و هفت بي هائف يا ابا حمزة الذين هذا الحسن نجيتك من التلف بالتلف
 ابو حمزه خراسانی گفته است سالی از سالها می رفتم بودم در عرض راه که طریق میروم ناگاه بچاهی در افتادم
 با نفس خود در آنحال زده خوردم و نمودم که نرسد یا بر کشم مگر تا کسی بشنود و از آن بلیه نجات یابم بر خود هموار نمودم
 که خیر از او خاطر بجای گیر باشد با توکل که مراد آن آنگاه که دو نفر مرد سر چاه رسیدند آن یک به دیگری گفت
 این چاه در طریق واقع است بیایا به بنیم و بگیریم سر آنرا اگر نه دور نباشد که یکی از ما برین سبیل در آنجا بیفتد
 پس رفتند فی و بویا آورده تا سر راه چاه را محکم نمایند دیگر باره بخمال گذشت فریادی بر کشم بلکه آن دو نفر بشنود
 و نجات یابم بخود گفتم بسوی کسی که از آن دو نزدیکتر است بتوسس ساکت شدم و آن دو نفر سر چاه را محکم کرده
 برفتند بعد از ساعتی ناگاه صدائی آمد که کسی بر سر چاه رسیده و سر چاه را بر گوشه پای خود را از کرده بر چاه
 چنانچه دست من بان میرسد و کوفی میگفت بزبان حال پای مرا بگیر از جهت صدای دیدم که تصور میروم بر آن
 میباید پس پای او را گرفته بیک حرکت مرا در برون چاه نهاد و دیدم شریعت قوی بیگل مرا بکشد و رفت
 بصورتی که در آنحال باقی او از بر کشید الذين هذا الحسن نجيتك من التلف بالتلف

آیند

ابو عبد الرحمن سیلی

۵۳۵

آیا بود خلاص تو ایگو نه بهتر از ما بود شدن پس وی بر او نهادم و از این حکایت کمال نقل و اطمینان آن عارف کمال ظاهر میگردد
و ارشاد میشود مرید که یاری از خداوند باید خواست در شایده و بلا تا دور ذیل این حکایت این اشعار نوشته شده است

اما بک ان ابدی البک الذی
 نهانی حیاتی منک انراکم الهوی
 و سیری پیدی ما بقول له طریقی
 و اهدیننی بافهام منک عن الکفی
 لطفی فی امری فابدین شاهدی
 لطفی فی امری فابدین شاهدی
 راه منی بالغبیب حتی کانتنا
 اول الذوی من هبیبی لک حشنة
 و یجیب حیاتی فی الحب حشنة
 و ذلج بکون الجوه مع الحشنة

یعنی پوسته میخوانم ترا اما ای که آشکار نمایم آنچه را می که از من نبرد تو پنهان است و چگونه توان نهان نمود از کسی که
و انامی آشکار و نهان است به زید در جای من از تو ای که پوشم محبت را به نیاوردی بر این معنی خود را کشف حال من عاقل
در امر من ظاهر نمودی شاه را برای غایب من و لطف بلطف دریافته شد و نمودی خود را از برای من در صفت یک بشارت میام درین
و ستانده می بینم ترا در از نیست تو خوشی پیش من اما نوس میآید بهرانی رزده میکنی عاشقی اگر تو مرگش دهی و این زیاد و عجب است
که جمع کرد و زنده گانی با برک و در باب شکر که در عنوان آن میگوید لیس شکرتم لآن بک تکم اگر شکر نمانی و او را
پروردگار را زیاد و بیشتر است از آن عارف کمال نقل کرده است که گفت سمعت لاسناد ابانکما الصلوة
یقول سمعت المرتقش یقول سمعت الجند یقول کنت بین ابدی التری العیب انا ابن سبع سنین و بین
یدیه جماعة یسکون فی الشکر فقال لیه باعلام ما الشکر فقلنا لا نعصی الله فقال یوشک ان یحکک
من الله تعالی لسانک و قال الجند فلا اذال ابکی علی هذه الکلمة التي قالها التری

و این اشعار

عنید گفته است که هفت سال از عمر من گذشته بود در پیش روی سری سقلی بازی میکردم و در نزد او جماعتی نشسته بود
 و از سر گفتگو می نمودند و هر یک چیزی میگفتند در آن حال سری وی من کرد و گفت ای سر تو چه گوئی در شکر گفتیم شکر است
 که بنده باد و پروردگار راضی و خوشنود باشد و چون غیر این باشد نافرمانی کرده باشد خالق و رازق خود را سری چون
 اینکلام از من شنید گفت شاید که خداوند در زبان تو حلی بهره از توحید خواهد داد و گفته است عنید هرگاه اینکلام از سر
 مرا بیا و آید که بر من است میدهد و در ذیل این بیان شبلی گفته است الشکر دونه المنعم لا دونه النعمة
 بسیار دین نعمت هنده است ز دیدن نعمت یعنی خالق آن نعمت با باید پاس گفت ز خود آن نعمت را زین گفته
 الشکر فهد الوجود و صبد المنعم و پاس انی بدرگاه خالق نگاهاری آنچه نیست که موجود است مرد او بدست
 آنچه زانی که نیست باشد او را موجود و منقود است یعنی شکر زیاد میکند بر آنچه زانی که دارد چیزهای دیگر را و در ذیل این بیان ابوحنیفه
 جیری گفته است شکر العاقمة علی المطعم و الملبس و شکر الخواص علی ما یرد علی قلوبنا من المعانی
 عموم مردمان سپاس میرانند بر خوردنی لذیذ و پوشش نیکو و خواص سپاس میرانند بر آنچه خداوند تبارک و تعالی از معانی
 و معانی دردهای آنها نهاده است قال اورد علی التملی کیف اشکرک و اشکرک لک نعمه من عندک و اوحی
 الله الیه الان قد شکرته پروردگار را چگونه سپاس آورم بر او اما می تو بر تو که سپاس این پویه بر نعمتها

توبه است

ابو عبد الخیر سلیمان

۵۳۶

تو بوده است وحی رسید حضرت داود علیه السلام در حقیقت اکنون پیاس کردی مرا فال موسی علیهما السلام
 مناجاته الهی خالفت مبدل شد فعلک و فعلک فیکف شکرک قال الله علم ان ذلك منی فكانت معزله لک شکرک
 حضرت موسی در مناجات خود میگفت خداوند افریدی آدم را بدست قدرت خود و کردی در باره او از کرم
 و انعام آنچه کردی پس چگونه سگرت را بجای آورد و حتماً بی فرمود چون ابو البشر و انت که نعمت از
 من است همان شناسائی او سگرم بود و نیز از انعام کامل ابو عبد الرحمن سلمی نقل است که گفت
 سمعت محمد بن الحسین یقول سمعت الحسین بن یحیی یقول سمعت جعفر یقول سمعت ابا جعفر یقول کان
 اذا اراد ینفعنی یسألنی فقال یوماً یا ابا القاسم ای شیء التکرر فقلت ان لا یستعاضنی من نعم الله تعالی علی
 معاصده فقال من این کذا فقلت من مجالستک بنید کفایت سری سقطی برگاه و من خواست بمن خری
 امروز مطلی از من سوال نمود بد اینحال روزی از من پرسید چه خراست سگرت کفتم سگرت را بخریت که یاری تو کند
 کسان بران از نعمت های خدا تعالی بر ما فرمائی گفت این بیان و تحقیق از چه روی تو رسد و این در جوار خود
 کفتم از برای نشستن چون تو مرشدی کامل و دانا و تم از جنید در ذیل این بیان نقل است که گفت التزم
 المحسن علی الرکن و قال الهی انعمنی فلم یخدر فی شاکراً و انقلب سنی فلم یجد فی صابراً فلا انش
 سلب النعمه برك الشکر و لا ادمت الشکره برك الصبر الهی ما یکون من الکریم الا الکریم
 در خدمت حسن بن علی رکن بودم شنیدم که میگفت پروردگار مرا وای از نعمت های خود آنچه باید بر من بجای
 نیاروم سپاس ترا و متا ساختی مرا بدو و صبر کردم بر آن نه از من گرفتاری خوبها و نعمت های که دادی بمن
 بگردون سگرت پانید و گذاشتی بر من افتاد و در بخار پنداشتن صبر من است پروردگار از کرم و صاحب بخش
 نیاید بخیر کرم بزرگان از این طبقه گفته اند و جمله لامر لا یخالیهم من اذاه الا صم و واضع النعمه عندک
 بکرم و الباز و فی التبحر و التراج الیه من چهار خیر بزرگان از این طبقه گفته اند که فایده قی در آن متصور نیست حاصل
 کرد این عمل نمیکرد و اول سرگوشی گفتن با مرگ و ناشناختی که باز حجت او جواب سوال باید نمود از آن رو سگرت
 از حجت او حاصل نمیشود و با اینحال صاحب سر و ضربای نهائی نتواند شد دویم نعمت دادن بر آن کسی که زبانش
 بگرم منم کشود و نمیشود که از او جو چنین کسی شخص ریخ بسیار مرد سیم تخم افشاندن در شوره زار است که بر آن
 مری مترتب نخواهد شد چهارم پسرغ نهادن در آفتاب که ضرر آن واضح و نفعی در آن متصور نیست مضمون
 سیم ریخ سجدی بنظم آورده که میگوید

زمین شوره سبیل بزینار و در او تخم عمل ضایع مگردان
 کوفتی باید آن گردن حیات که بد گردن بجای نیک مردان

بعضی از بزرگان اینطایفه گفته اند شکر لعینان ان شکر حیثاً ترا بصاحبک شکر حیثاً
 است که یوشد بر عیبی را که می بیند از صاحب آن و شکر الاذین ان شکر حیثاً لعمد فیه و سگرت و کوش
 است که ناشیند و بگیرد عیبی را که از مردمان دید و در ذیل این بیانات یکی از بزرگان این طبقه حکایت کرده است
 که مردی را دیدم که عمرش از صد گذشته و قوامی او در کمال قوت بود از حالت او سوال رفتم که چه بابت ایام جوانی
 عاشق و خیر

ابو عبد الله خراسانی

۵۳۸

یا عین سحر ابتدا با نفس موات کما
ولا تخبی احد الا الجبل القمدا

ای چشم آرام که پیوسته و باقی بخش که مردن تو از اذوه است دوست نمدارم کسی غیر از پروردگار بزرگ پس
 این که رویدم همان جوان است گفت بعد علی ذلك الضعف من الیقین تو بسوز در آن
 صفت یقین باقی هستی در ذیل این بیان ابو یعقوب نهج جوری گفته است اذ است کل العبد حقیق
 الیقین صارا البلاغ عند نعمة والخاص بهتیر گاه بدرجه بلند رسیده راحق یقین بلا یاد و نما در پیش او نیست
 دوست و ایت صیبت ابو کمروراق گفته است الیقین ثلثه اوجه یقین خیر و یقین دلالة و یقین یقین
 یقین بر سه گونه است یقینی است که حاصل شود در باخبر و یقینی است که حاصل شود از دلالت خبری بخبر و یقین
 دیگر که فوق همه است شاهد است یعنی پرده از پیش نظر او برداشته شود که دیگر از برایش تردیدی حاصل نباشد
 تا اینجا بود آنچه در باب یقین از گفته او در ذیل کلمات او در باب صبر که عنوان آن کلام خداوند تبارک و تعالی است
 واصبر ما صبر الایمان ان عارف کامل گفته است سمعت الحسن بن علی بن یقین یقول سمعت جعفر بن محمد یقول سمعت الجعد بن
 السهیر من الدنيا الى الآخرة سهل فیهن علی المؤمن و هجران الخلق فحب الله شدة و الیقین من النفس الله تعالی صعب شدة
 و التسبیح مع الله عزوجل اشد فیه گفته است رفیق از دنیا بسوی انزای آسان و نرم است از برای مؤمن و دوری از مردم
 در جنب خدا تعالی سخت است و رفیق از نفس بسوی پروردگار دشوار و سخت است و صبر با خدا تعالی از جمله سخت تر و
 دشوار تر است و هم از او پرسیدند از صبر گفت تجرع المرارة من عن غیر یقین فرمودن تمیهاست به
 ترش و بی تمیهاست که از نواب و بنوی مردم می رسد بدون آنکه زوی در هم کشد آنرا تحمل نماید و از علی بن اسحاق
 روایت است که فرمودند الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد صبر از ایمان است و آن گوی
 سر است و تن که بر حقیقت لازم ایمان است که اگر آن نباشد حدیث است و هم از ابو عبد الرحمن سلیمی در انساب نقل
 که گفت سمعت ابا جعفر الرازی یقول سمعت عیاشا یقول سمعت احمد یقول سئلنا باسلمان عن الصبر
 فقال والله ما صبر علی ما نحب فكيف علی ما نکره پرسیدند از ابو سلیمان دارانی از صبر گفت سو کنید پروردگار هرگز
 تو ان صبر کردی بر آنچه که دوست داریم آنرا چگونه تو انیم صبر بر چیزی که ما را خوش نیاید و مراد از این بیان تمی و سخن صبر
 شدنی که از است و هم در ذیل این بیان بزرگان این طقه گفته اند الصبر التباعد عن المخالفات والتكون
 عند مخرج غصص البلید و اظهار الغنی مع حلول الفقر باهات البعیثه صبر دوری نمودن از چیزهایی
 که مخالفات با طبیعت انسانی و تحمل نمودن باندوه و در بنهایی که میرسد در دنیا و آشکار ساختن میناز می فرود آمدن
 در پیش در مقام گذران و این عطا در ذیل این بیان گفته الصبر الوقوف مع البلاء بحسن الابد
 صبر الحتمین اشد من صبر الزاهدين صبر نفس سخت تر است از صبر جان و تقوی

صبر

الصبر بحمل في المواطن كلها الاعلیت فانه لا یجبل

صبر نیکوتر در هر جایی و هر موردی که از چون تو مجبومی که نیکوتر از پروردگارت است از الصبر تکرار الشکون
 صبر تکرار نمودن و گذاشتن شکایت است و هم گفته اند الصبر هو الاستعانة بالله تعالی صبر ایستادن بر پروردگار

نیک است

أبو عبد الله خبيرة

٥٤٢

خوشنود است و نیز از آن عارف کامل در باب رضا نقل است که گفت بمعنی عبد الله الرازي يقول بمعنی
 ابن الجحيان الأناطلي يقول بمعنی أحمد بن أبي الحواري يقول بمعنی باسلیمان يقول أن جوان کون عرف
 طرفا من الرضا لو أنه دخلني الثار لكنت بذلك راضيا بوسيلتان كفته است آرزو دارم که باشد با من خبری
 از رضا که آن حال بدانم که مرا آتش میریزد خوشنود باشم بدان ابو عمرو دمشق در ذیل این بیان کفته است
 الرضا ارتفاع الجرح في اتي حكمه كان یعنی رضا دور ساختن اندوه و بی تابی کردن آنست هر چه
 که از جانب پروردگار بدورسد و هم در ذیل این بیان کفته اند الرضا رفع الإختیار و رضا دور نمودن از
 خود است اختیار یعنی آنچه بدورسد خوشنود باشد و هم کفته اند الرضا نظر القلب إلى قدم إختيار الله
 تعالى للعبد وهو ترك التخط یعنی رضا دیدن چشم دل است بسوی پروردگار پیش بودن آن اختیار
 از برای بنده و آن ترک غضب و سخا است در راه او و نیز کفته اند الرضا استقبال الأحكام بالفرج
 رضا بر خود حسدیدن و مشی حتم رسیدن فرمان و احکام پروردگار است و نیز در این باب کفته اند الرضا
 سکون القلب تحت مجاری الأحكام رضا آسایش دل است در مقام آمدن فرمان از جانب پروردگار و
 قال النوري الرضا سرور القلب بمر الفضا کفته است شیخ ابوالحسن نوری رضا خوشنودی است
 نگه داشتن فرمان پروردگار از آن و هم در باب رضا از آن عارف کامل نقل شده است که گفت اخبرنا ابو
 عمرو بن حمدان قال حدثنا عبد الله بن شاذان قال حدثنا بشر بن الحكم قال حدثنا عبد العزيز بن محمد
 بن زيد بن الهادي عن محمد بن ابراهيم عن عامر بن سعد عن العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله صلى
 الله عليه و آله و سلم الايمان من رضی بالله شیده است مزه یا نماز انگش که خوشنود است در هر حال نبر
 خداوند تبارک و تعالی در ذیل این بیان نقل کرده اند که یکی از بزرگان بعلام خود توجه فرمائی که از او صادر شد
 بود خشم گرفت یکی از دوستان شفاعت انعام را کرده آقا پیش از او غمخورد پس انعام را گریه دست او
 بگریست گفتش از چه روی گریه میکنی آقایی تو که از تو بگذشت گفت گریه من از آن غمت بلکه گریه من از آنست که من
 فرمان وی تو انم بعل اورم و از آن غمت میوزم و خوشنودی او را تو انم بجای آورد و غیر از آن میکنم و در باب
 عبودیت که در عنوان آن آورده است و اعبودتک حتی بانبت البقین ازان عارف کامل نقل شده
 که گفت بمعنی العباس البغدادي يقول بمعنی جعفر بن محمد بن فضال يقول بمعنی ابن سويق يقول بمعنی
 سهل بن عبد الله يقول لا يبلغ العبد الا حد حتى لا يخرج من اربعة اشياء من الحج والعمرة والفقير والذليل
 سهل بن عبد الله کفته است فایده تی نخواهد بود از برای انگش که قدم در طریق بندگی گذارد و ناسیباتی کند چون
 باورد چهار ضرر اول الم کرسکی با دو تم ریج برهنگی ستم در دنی خبری چهارم گرفتاری خواری و در ذیل این
 بیان کفته اند العبودية ان نشاء اليه كلك و تحمل عليه كلك بندگی آنست که امور خود را
 تفویض کنی پروردگار تمامه متسلم خود را باده اگر می و بعضی در ذیل این بیان کفته اند من علامات
 العبودية ترك التدبير و شهود الفقدان از نشانی بندگی ترک تدبیر و زنده گانیت و دیدن تقدیر پروردگار
 که خلاف آن بعل می آید و هم در این باب از آن عارف کامل نقل است که گفت بمعنی جده ابا عمر بن محمد

در عبودیت و فضل آن

ابو عبد الرحمن سید

۵۴۳

بِقَوْلِ لَا تَضَعُوا أَيْدِيَكُمْ فِي الْعِبَادَةِ حَتَّى يَشَاهدَ أَعْمَالَهُ عِنْدَهُ بِإِذْنِ أَوْلِيَاءِهِ دَعَاوَتِهِ
 پائیزہ نیکرہ و از برای پیکس اول قدمی کہ میکند و در راه بندگی تا بہ رسیدن کارهای خود را یا احوال خود را دعا
 و در ذیل آن بیان گفتہ اند العباد ما نطلب لنفسنا خادماً فاذا طلب لنفسنا خادماً فقد سقط عن
 حَتَدِ الْعِبَادَةِ وَ تَرَكَ أَدَابَهَا بِنَدْوَةٍ مَتَّامِ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ بِنَدْوَةٍ
 پستیزی نماید و براو فرمان ہ چون چنین کرد می افتد از درجہ بندگی و بجائی تواند آورد و رسوم بندگی را نیز
 در ذیل آن بیان گفتہ اند لا یصلح للعبد التبعد حتی یكون یحیث لا یبرئ علیہ اثر المسکنۃ فی العبد
 و لا اثر العقی فی الوجود یعنی بندہ شایستہ بندگی نخواہد شد تا آگاہ شد شود در نشان و روشی در مقام
 نیستی نہ نشان بی نیازی در مقام ہستی ہم از او نقل است کہ گفت سمعت النضر بادی یقول العباد ان الی
 طلب الصغیر و العفو عن تقصیرها افریب فی طلب الاعراض و الخیر علیہا یعنی در مقام بندگی خواستن گشت
 و بخش از نافرمانی کہ صادر شدہ نزد تکرہ و بہتر است از خواستن عوض و ہم از او نقل است کہ گفت العبودیۃ
 اسقاط و یہ التبعد فی مشاہدۃ المعبود بندگی ترک کار است و مشغول شدن کارائی کہ اصل فرات
 و اسودگی است و در باب بار اوہ موافق کریم و لا نظرد الذین ندعون ربهم بالغدوۃ و العشی
 پر بدوز و جہد از آن طرف کامل نقل کرده است کہ گفت سمعت بالفاسم الرازی یقول سمعت
 یوسف الخیر یقول اذا انزل المرید یسجد بالخص و ہر گاہ دیدہ شود مرید را کہ اشتغال دار و تجرد و فروخت و
 نخواہد آمد در این راه از او کاری در ذیل آن بیان گفتہ اند سئل المجتہد ما المریدین فی مجازات الحکایا
 الحکایا بنجدین جوہد اللہ تعالیٰ یقول ہما قول المریدین از شیخ جنید پرسیدند چگونه است حال مریدین بگاہ کفن حکایا
 از ہر قبیل گفت حکایات سکریت از سکر نامی خداوند تبارک و تعالیٰ کہ بدان قوت میگرد دلہای مریدان
 با سیرہ سلوک فقبیلہ فہلک فی ذلک شاہد اورا گفتند برین بیان شاہدی از سیرہ
 فقال یغتم گفت آری کلام خداوند تبارک و تعالیٰ کہ میفرماید وَ کَلَّا نَقْصُ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ
 الرُّسُلِ مَا نَنْبُئُ بِرَفُودِکَ ہر چیز را گفتیم از برای تو از خبر او حکایات انبیا تا بر جایی نماند بدان دل تو وقت
 وہم در ذیل آن بیان از جنید نقل است کہ گفت المرید الصادق عنی عن علم العبد ما مرید انیکو بنیاد
 است از آن علی کہ از علم فر کرد و اما فرقی کہ انطاغیہ من مرید و مراد کہ است از این است کہ گفتہ اند المرید هو
 المرید و المراد هو المنہی مرید المکن را گویند کہ مستعد است در این راه وہ او غنی است یعنی
 کس کہ مقامات درجات سیر و سلوک را طی کرده و رسیدہ است بان درجہ کہ باید برسد جنید در ذیل آن بیان در
 کہ سؤال کردند از مرید و مراد کہ است المرید بنو لاء ہن الی العلم و المراد بنو لاء رجائہ الحق سبحان و تعالیٰ
 بہر المراد بطہر ففی الخیر التواضع
 و متعلی رعایت مراد حق است
 و مرید را حرکت در زمین است و مراد چون ظایر تیز رہہ ہوا چگونہ تواند ساختہ بطایر رسید و در باب ستاعت موافق
 کہ یہ کہ در عنوان آن آورده است قالوا ربنا اللہ ثم اسفانوا از ان عارف کامل نقل کرده است سمعت ابا علی

و در این کتاب
 الکتاب
 پنجم

باین کتاب

ابو عبد الله خراسانی

۵۴۵

گفت پروردگار بزرگ که اخلاص از نجات چیز است که من میدنم و سرست از اسرار من که با نیت گذاشته ام
در دل انگش که دوست میدارم از بندگان من در ذیل این بیان گفته اند الا اخلاص التواضع عن ملاحظة
الخلق والصدق التقي من مطاوعة النفس فالخاص لا ياء له والصادق لا يحجب اخلاص خط و حرمت کردن
خواست از عیب جوئی و بدی نیست بر دامن صدق پاکیزه نمودن جو است از عیب نفسانی و مخلص خالص
ریا نباشد و صادق با صدق را که خود بینی و هم در ذیل این بیان گفته اند الا اخلاص لا يشتر الا
بالصدق فيه والصبر عليه والصدق لا يشتر الا بالاخلاص فيه والمداونه عليه
یعنی اخلاص تمام نمیکرد و با خرم نرسد مگر برستی در آن صبر بر آن و همچنین صدق با خرم نرسد مگر با خلاص در آن دور
مقام سرو سلوک لازم یکدیگرند و از ذوالنون مصری در ذیل این بیان نقل است که گفت ثلاث من علامات
الاخلاص استواء المدح والذم من العامة و سبب ان في الاعمال في الاعمال و سبب ان في
ثواب العمل في الآخرة یعنی سه چیز از نشانه های اخلاص است یکسان بودن نزد او خوب گفتن بد گفتن عامیان و
فراموش نمودن دیدن اعمال خیرست و اعمال یعنی در هنگام صدور عمل از وی فراموش نمودن اینکه از عمل تو
حوضی نیاید و آخرت و هم از آن عارف کامل نقل است که گفت سمعت ابا عثمان المغربي يقول الاخلاص
ما لا يكون للنفس فيه حظ بحال وهذا اخلاص الغوام و اما اخلاص الخواص فهو
ما يجري عليهم لا بهم فيبذروا منهم الطاعات وهم عنها معزل ولا يقع
لهم عليها روية ولا بها اعتداد فذلك اخلاص الخواص
آن اخلاص که در حالت مرد تغییر می دهد و نفس و در ذاتی حاصل کرد و آن اخلاص عامیان است یعنی مردمان معلوم
سیر و سلوک و اما اخلاص خواص آن میگردد با نهانه با نهانه از وی آشکار میگردد و از آنها طاعات و عبادات و ان
جماعت در حقیقت بظاهر دورند و نمی باشد از ایشان ضروری این اخلاص خواص است و هم در ذیل این بیان
گفته اند الاخلاص سر بين الله وبين العبد لا يجعله ملك فيكتبه ولا شيطان فيفسده ولا هوا فيميله
اخلاص سرست پنهان بین پروردگار و بین بند که نمیداند از فرشته تا بنویسد و نه شیطان در آن راه می دهد
که از اصابع نماید و نه هوا و خواهش از بجای دیگر میل خواهد داد و هم از اشراف کامل نقل است که گفت اعتر
في الدنيا الاخلاص و كذا في اسفاط الرباعين فليكن قلبه فكاكته يثبت على لون اخر بترين خري
و نیاز برای مرد اخلاص است چه قدر کوشش نمودم و در انداختن ریا را از دل خود کوفی ظاهر شد قسمی دیگر در ذیل این
بیان بزرگان این طبعه گفته اند اخلاص العبد انقطع عنه كثرة الوسوس و در باب صدق که در عنوان
آن این آیه را می نویسد يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ز اشراف کامل نقل است
که گفت سمعت منصور بن جند الله يقول سمعت الفرغاني يقول سمعت الجند يقول الصادق
ينقلب في اليوم اربعين مرة والمراد يثبت على حاله و واحد اربعين مره و صادق میگردد در هر روز از حال
بجالی چهل مرتبه و اینست باید بر یک مال چهل سال در ذیل این بیان ابو سلیمان در آنی گفته است گو
نواد الصادق ان يصف في قلبه ما نطق به لسانه ان يجره من صدق ان يجره من صدق ان يجره من صدق ان يجره من صدق
بیانش

ابو عبد الرحمن

۵۳۶

زبانش همی نخواهد کرد و هم از این طبقه گفته اند الصدق العول فی موطن الهدی صدق کلام حق
 در جایگاه نابود نیست شدن و هم گفته اند الصدق موافقه الترتیظ صدق همی کردن خبرهای
 پنهانی است بزبان یعنی زبان بادل در گفتن کمی باشد و هم در این باب گفته اند الصدق الوفاء لله تعالی
 عز وجل بالعمل صدق وفات آسمانی آورده شود به آن فرمان پروردگار بزرگ و در ذیل این بیان
 از بزرگان این طبقه گفته اند علیک بالصدق تخاف انه یضرتک فانه ینفعک ودع الکذب
 چشمتک ینفعک فانه یضرتک یعنی بر شعا بود که بمبارد با راستی و صدق باشد اگر چه در آن صین برسد که ضرر
 داشته باشد شمار او عاقبت فایده کلی از برای شما خواهد داشت و دروغ را بگذارد و از آن پرسینه در زمانی که پیش
 و گمان کند شمار فایده کلی خواهد داشت و آن بالمال ضرر کلی از برای شما خواهد نمود و هم در این باب گفته اند کل
 شیء شیء و مصادقه الکذاب شیء و نیز گفته اند علامه الکذاب جوده بالهمین بضم
 نشان در و عکو خوردن قسم است بی آنکه از او قسم خواسته باشد چه در و عکو را بقول خود طیسفانی نیست از آنچه قسم
 سبب از برای تحت بیان خود قرار میدهد و در باب حیا که در عنوان آن این است یزید الم تعلم بان الله یزید
 از انصارف کامل نقل است که گفت اخبرنا ابو نضر الوزیری قال حدثنا محمد بن عبد الله بن محمد
 قال حدثنا الغلابی قال حدثنا محمد بن محمد عن ابيه قال قال بعض الحكماء کنا احبوا الحیا
 بحالنا من لیسنا منه یعنی یاسند و بداید از برای خود حیا و شرم را به پیشانی کسانی که اخذ حیا از آنها
 تو اگر در ذیل این بیان گفته اند العلم الاکبر الهیة و الحباء فاذا ذهب الهیة و الحباء
 له یوفی خیر یعنی علم اکبریت و حیات و چون در شخص سمیت و حیا نباشد باقی نماند از برایش خیری
 و از ذوالنون مصری در ذیل این بیان نقل است که گفت الحباء وجود الهیة فی القلب مع وحشته
 سابق من الی قلب تقوی حیا و شرم پیدا شدن بیست است در دل با ترس از خبر گمانی که از او گذشته بوی پرورد
 بزرگ و هم او گفته است الحب بظن و الحباء بکن و الخوف بظن و استی سبب است از برای ظن و
 حیا سبب از برای خاموشی و ترس سبب اضطراب و در باب حریت که در عنوان آن این است یزید الم تعلم بان الله یزید
 علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة از انصارف کامل نقل است که گفت بمعنی ابابکر الرازی
 یقول بمعنی ابابکر الامطالی یقول بمعنی الجندی یقول انک لا یصل الی صریح
 الحریت و علیک من حیفة عبودیت ینفقت مادام که از حقیقت عبودیت در تو باقی است

و صیغته و شرفها

یا ابان

به از او می خالص نخواهی رسید و در ذیل این بیان بشرحانی گفته است من اداد ان یذوق طعام الحریت و یسبح
 من العبودیة فلیظم العبودیة و یسبح من العبودیة فلیظم العبودیة و یسبح من العبودیة فلیظم العبودیة
 که پنهان است بین او و من پروردگار بزرگ و هم در ذیل این بیان از حسین بن منصور نقل است که گفت اذا
 استوفی العبد مقادیر العبودیة کما یصیر حرام من عبودیتهم فیرتیم بالعبودیة بلا عناء و لا کلفة
 و ذلك مقام الانبیا و الصدیقین هرگاه بنده بدرجه کمال ساند بندگی را و فرو گذشت نماید از او سبب
 رنجهای بندگی و نشان بندگی در او پیدا میشود و چون هیچ زحمت و اینحال در باب حریت از برای من بر خواند
 مابقی

باز از او می خالص نخواهی رسید و در ذیل این بیان بشرحانی گفته است من اداد ان یذوق طعام الحریت و یسبح من العبودیة فلیظم العبودیة و یسبح من العبودیة فلیظم العبودیة و یسبح من العبودیة فلیظم العبودیة

ابو عبد الله خراسانی

۵۴۷

ما بعثني في الأخرى
لا ولا في الحج
فأولئك الذين
فأولئك الذين

در ذیل این منطوم از بزرگان این طبقه نقل است از معظم ائمه که خدمت از بزرگان از او بیاض
 نمودن بفرستادن مضمون کلام خاتم الانبیا سید القوم خادیمهم بزرگ سلسله و قید آنست که خدمت
 نماید آنها را و نیز در ذیل این بیان گفته اند ابناء الدنيا يخدمهم الأماناء والعبيد و ابناء الأخرى يخدمون
 الأحرار و الأحرار المذمومون که اهل دنیا هستند و نظرشان باخترت نیست خدمت نمایند آنها را و عبيد را و آنان که نظر
 باخترت است خدمت نمایند حرار و ابرار و در ذیل این بیان از ابراهیم بن ادهم نقل است که گفت لا تصحب الأخرى
 كرميا يسمع ولا يهتكلم دوستی بهر ای گمن گمراه مرد صاحب بخشش و آزاد که صفت او آنست که خود شنود و
 نیکوید و در باب ذکر که در عنوان این آیه را آورده است با انها الذين امنوا ذکر الله ذکر اکثر از آن عارف
 کامل نقل است که گفت سمعت عبد الله بن الحسين يقول سمعت ابا عبد الله يقول سمعت عبد
 الرحمن بن بكر يقول سمعت النون المصري يقول من ذكر الله تعالى ذكر اعلی الحنفية نسي في جنب
 كل شيء وحفظ الله تعالى كل شيء وكان له عوضا عن كل شيء آكنس که نام خداست عالی را بر زبان می آورد
 از روی حقیقت فراموش می شود با گفتن آن نام هر چیزی که می آید خداوند عالم از او هر چیزی را و از برای آنست
 عوض از هر چیزی که دلخواه اوست و در ذیل این بیان میسگارد و من خصائص الذكر ان جعل في مقابلته الذكر
 یعنی چون یاد او کردی او نیند ترا یاد می نماید و دلیل این بیان آنست که روزی حضرت بر خاتم انبیا صلی الله
 وآله وسلم نازل شد عرض کرد یا رسول الله ان الله تعالى يقول اعطيت امتك ما لم اعط امته من الامم
 و ادم با مت و متابان تو چیز را که ندادم با مت و متابان انبیا صلی الله علیه و آله فقال فما ذاك يا جبرئيل
 فرمود بحرث ان طيت فقال قوله تعالى اذكروني اذكروني که پیوسته نام برابر زبان می آید تا همواره یاد
 من باشید و هم در باب ذکر از آن عارف کامل نقل است که گفت سمعت الحسين بن علي يقول سمعت
 جعفر بن بظير يقول سمعت الجربري يقول كان بين اصحابنا رجل بكسر الهمزة يقول الله فوقع يوما
 وأسجد جذع فالتج ذأية تفيض الدم فاكتب على الارض جربري گفت در زمزه قرینه این ناز می بود که یک
 سبکت ابد الله روزی چوبی بر سرش خورده و سبکت و خون جاری شده بر زمین بخت کوفی با قلم نوشته
 شده بود از آن خون ابد الله و در باب ثمود در عنوان این آیه را آورده اند هم فنبه امنوا بقرآنهم و ذنابهم هكذا
 و از عارف کامل شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نقل است که گفت سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت ابا جعفر
 الفرغاني يقول سمعت الجندب يقول الفئوة بالشام و اللسان بالعراق و الصدق بخراسان جازم روی در
 ملک شام است و فصاحت و بین در عراق راستی و درستی در حقه اسان در ذیل این بیان در معنی قوت
 گفته اند الفئوة الصمغ عن عثرات الأخوان جازم روی چشم پوشیدن و بخشیدن است کنایان برادران
 یعنی و ایمانی خود را نیز گفته اند الفئوة ان لا ترى لفسك فضلا على غيرك جازم روی آنست که در هیچ مورد
 ترجیح ندهد و مقدم نذارد خود را بر غیر و هم گفته اند الفئوة من لا خصم له جازم روی آنست که او را دشمن
 و نماند می

باین حدیث در حدیث دیگر

باین حدیث در حدیث دیگر